

يك جنبش روستائی

حسین قوامی

تکامل جامعه ایرانی، که با حمله اعراب و فتح کامل ایران در سال ۶۵۱ میلادی، از هم گسسته بود، با روی کار آمدن خلافت عباسیان (۱۳۲ تا ۳۳۳ هجری / ۷۵۰ تا ۹۴۵ میلادی) از سر گرفته شد. در حقیقت، پیروزی عباسیان به معنی تحکیم نظامات فتودالی و زمین داری کلان بود. در سراسر دوران خلافت عباسیان که «ترکیب ناجوری بود از قبایل و اقوام مختلف که بر اثر فتوحات اعراب متحد شده بودند»^۲ جنبش‌های اجتماعی روستائیان و پیشه‌وران ایران بی‌وقفه ادامه داشت. تا آن‌که سرانجام این جنبش‌ها در کنار سستی نسبی روابط اقتصادی و نژادی بین مردم سرزمین‌های تابع خلافت - که نه از زندگی اقتصادی واحد و نه از زبان مشترکی برخوردار بودند - و نیز رشد مالکیت بزرگ فتودالی اراضی - که به ضرر مالکیت دولتی گسترش یافت و تجزیه‌طلبی سیاسی فتودال‌های بزرگ را افزایش داد - به ایجاد حکومت‌های مستقل در قرن‌های سوم و چهارم هجری در ایران و سایر کشورهای تابع خلافت و سرانجام سقوط و اضمحلال کامل خلافت عباسی منجر گشت.^۳ «این جریان نتیجه منطقی تکامل و توسعه روابط فتودالی در داخل قلمرو خلافت بود»^۴. جای تعجب نیست که این جنبش‌ها در زمانه‌ای که «هیچ شکل عقیدتی به جز دقیقاً دین و الهیات نمی‌شناخت»^۵ در لفافه مذهب بروز کنند. اما مذهب، در این جا، تنها لفافه و پوسته بوده است و علت اصلی و نهائی همه این جنبش‌ها همان بهره‌کشی فتودالی است.

در سراسر دوران خلافت امویان و عباسیان، شیعیان و خوارج از خطرناک‌ترین

۱. پطروشفسکی. اسلام در ایران، ترجمه کریم کشاورز، پیام، چاپ چهارم، ۱۳۵۴، ص ۷۱.
۲. فرهاد نعمانی. تکامل فتودالیسم در ایران، جلد اول، خوارزمی، ۱۳۵۸، ص ۲۸۶.
- ۳ و ۴. تاریخ ایران، پیگولوسکایا و دیگران، ترجمه کریم کشاورز، پیام، ۱۳۵۴، چاپ چهارم، ص ۱۹۳.
۵. انگلس. لودویک فوئرباخ و پایان فلسفه کلاسیک آلمانی، ترجمه پرویز بابائی، شرکت سهامی انتشارات جیبی، ۱۳۵۷، ص ۵۰.

دشمنان حاکمان وقت بوده‌اند. خوارج یعنی خروج‌کنندگان، قیام‌کنندگان و به تعبیر شهرستانی: «هر که خروج کند بر امام به حق که اتفاق کرده‌اند جماعت بر امامت او، آن را خارجی خوانند»^۱.

نهضت‌های گونه‌گون خوارج در قرون اول تا سوم هجری، جریانی بود متکی بر توده‌ها و بیانگر نظریات سیاسی ریشه‌دار و اصولی برای آن‌زمان^۲.

«خوارج دشمنان آشتی‌ناپذیر بزرگان زمین‌دار مسلمان و مخالف وجود املاک خصوصی بزرگ بودند. ایشان اصولاً مخالف نابرابری اجتماعی در داخل جماعت بوده‌اند»^۳. خوارج، همه مسلمانان را مساوی می‌شناختند و می‌گفتند امام «... جایز است که بنده باشد و جایز است که حر باشد و نبطی و قریشی باشد»^۴.

جنبشی که در روزگار خلافت هارون الرشید (۷۵ تا ۱۹۳) پنجمین خلیفه عباسی، بدرهبری یکی از موالی ایرانی به نام حمزه بن عبدالله شاری آذرک، در سیستان پا گرفت: یکی از قیام خوارج بود.

حمزه بن عبدالله، رهبر این قیام «مردی بزرگ‌بود و شجاع»^۵. نام یکی از فرقه‌های خوارج - «حمزیه» - از نام او گرفته شده است. این فرقه کشتن فرزندان مخالفان و مشرکان را جایز می‌دانستند «زیرا تمام گویند در دوزخند»^۶. درحقیقت اگر آرمان‌های مساوات‌طلبانه خوارج، وزن مثبتی بود که روستائیان و پیشه‌وران و تهیدستان شهری را به سوی آن‌ها جلب می‌کرد؛ اما نظرات افراطی، خشکی و تندمی بیش از حد این نظرات باعث می‌شد که مردم رفته رفته از آن‌ها دلسرد شده و از اطرافشان پراکنده شوند.

آن‌چه در «تاریخ بیهق» راجع به کشته شدن کودکان دبستانی در سبزوار توسط حمزه نوشته شده است^۷ و فغان و فریاد برخی محققین معاصر را در آورده است^۸ - که گوئی با دقت

۱. شهرستانی. ملل و نحل، به تصحیح و تحشیه محمد رضا جلالی نائینی، تهران، ۱۳۳۵،

ص ۸۱.

۲. بطروشفسکی. اسلام در ایران، ص ۵۹.

۳. همان.

۴. شهرستانی. ملل و نحل، ص ۸۴.

۵. تاریخ سیستان، به تصحیح ملک‌الشرابهار، تهران، ۱۳۱۴، ص ۱۵۶.

۶. شهرستانی. ملل و نحل، ص ۹۵.

۷. ابوالحسن علی بن زید بیهقی. تاریخ بیهق، به تصحیح احمد بهمنیار، تهران، ۱۳۱۷،

ص ۴۵.

۸. از جمله: عبدالحسین زرین‌کوب در تاریخ ایران بعد از اسلام، امیرکبیر، ۱۳۵۵،

ص ۴۵۷.

تمام به جستجوی کمترین نقطه ضعف در نهضت‌های مردمی هستند تا قلم بطلان بر آن‌ها کشند؛ از نمونه همین افراط‌کاری‌هاست. و چنین بود که برخی از مردم در مسلمان بودن خوارج شك داشتند. اما - همچنان که گفته شد - نظریات ریشه‌دار و اصولی خوارج برای آن زمان، زحمتکشان را به طرف آن‌ها متمایل می‌کرد.

□

نهضت خوارج به رهبری حمزه بن عبدالله در سال ۱۸۲ هجری/ ۷۹۸ میلادی در زمان حکومت علی بن عیسی، که از طرف هارون الرشید ولایت خراسان را گرفته بود، در سیستان پدید آمد. سیستان از دیرباز، از مراکز خوارج بوده است و خوارج به نحو وسیع در آن فعالیت داشته‌اند.

علی بن عیسی در خراسان و سیستان «با کسان ستم کرد و با آن‌ها سخت گرفت و مالی گزاف فراهم آورد و از اسب و پرده و جامه و مشک و مال برای هارون هدیه‌ها فرستاد که هرگز نظیر آن دیده نشده بود»^۲.

وی با «ظلم و اجحاف و نامردمی و حرص و رشوه‌خواری» حکومت می‌کرد - گرفتن مالیات‌های قانونی و معهود و غیر قانونی و اضافی، ضبط اموال و اراضی وسیع به زور و اخاذی از مردم خراسان که به وسیله آن هدایای عظیم برای خلیفه می‌فرستاد «که حتی در نظر درباریان چشم و دل باز و معتاد به تجمل نیز افسانه‌ای می‌آمد؛ حکومت او را در نظر همه مردم «از روستائی و پیشه‌ور گرفته تا بازرگان و مالک زمین (دهقان)» مطرود و غیرقابل تحمل نموده بود^۳.

اوضاع و احوالی چنین و حکومت «رژیم ارباب و ترور و تجاوز علی بن عیسی» بود که سبب بروز نهضت اجتماعی خوارج گشت. اما اولین جرقه را ظلم و به تعبیر مؤلف ناشناس «تاریخ سیستان»، «بی ادبی» یکی از اماموران دولت سبب شد. «حمزه عالم بود و بر او امر معروف کرد. آن عامل خواست که او را تباه کند. آخر عامل کشته شد و حمزه از سیستان برفت و به حج شد... چون حمزه بیامد همگان او را بیعت کردند»^۴.

۱. اشپولر. تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه جواد فلاطوری، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹، ص ۳۰۶.
۲. محمد بن جریر طبری. تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، جلد دوازدهم، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۴، ص ۴-۵۳۳۳.
۳. تاریخ ایران، ترجمه کریم کشاورز، ص ۱۹۵.
۴. تاریخ سیستان، ص ۱۵۶.

آن‌گاه همه دست‌های خوارج گرد آمدند و متحد شدند. حمزه در طی يك سری جنگ‌ها که شرح آن در «تاریخ سیستان» آمده است «سال‌های متمادی سیستان را از قلمرو خلافت جدا کرد و طبق معتقدات خوارج از مسلمانان خراج اخذ نکرد»^۲. و از آن پس «از روستاها هیچ دخل نبود به سبب خروج خوارج»^۳.

حمزه اهالی سیستان را گفت که «يك درم خراج و مال بیش به سلطان ندهید چون شما را نگاه نتواند داشت»^۴ و چنین شد که «هر سال حکمران سیستان عوض می‌شد و دفع خوارج ممکن نمی‌بود»^۵.

عیاران سیستان نیز به حمزه پیوستند. و این عیاران - که یعقوب لیث از میان آن‌ها برخاسته است - «مردمی سلحشور و هنگامه جو بوده‌اند و در عین آن که غالباً از راهزنی گذران می‌کرده‌اند، همواره از مستمندان و درماندگان حمایت می‌نموده‌اند. لفظ عیار به معنی کسی که بسیار برود و بیاید و به معنی شخص هشیار و چالاک و زرنگ در لغت آمده است»^۶.

پس از آن‌علی بن عیسی نامه‌ای به هارون الرشید نوشت که «مردی از خوارج سیستان برخاستست و به خراسان و کرمان تاختن‌ها می‌کند و همه اعمال این سه ناحیه را بکشت و دخل برخاست و يك درم و يك حبه از خراسان و سیستان و کرمان به دست نمی‌آید»^۷. هارون برای جنگ با حمزه سپاهی ترتیب داد و به سوی سیستان لشکر کشید، اما در ری به سبب احتمال حمله روم، مجبور به بازگشت شد.

پس از آن هارون علی بن عیسی را، علیرغم همه آن هدایا که به دربار خلافت فرستاده بود و به سبب عجز او در سرکوبی نهضت مردم در سال ۱۹۱ هجری عزل کرد و «هرثمه - بن اعین را خراسان داد و سیستان»^۸. هرثمه نیز علی بن عیسی را دستگیر کرد، اموالش را توقیف کرد و به بغداد فرستادش. آنگاه هارون، برای بار دوم به تن خود برای جنگ با حمزه آماده شد و به گرگان آمد و «با آن که نامه‌ای مبنی بر امان به حمزه نگاشت، او

۱. زرین کوب. تاریخ ایران بعد از اسلام، ص ۴۵۷.

۲. تاریخ ایران، ترجمه کشاورز، ص ۱۹۶.

۳. تاریخ سیستان، ص ۱۶۱.

۴. تاریخ سیستان، ص ۱۵۸.

۵. زرین کوب. همان، ص ۵۰۵.

۶. دائرة المعارف فارسی، غلامحسین مصاحب، جلد دوم، ص ۱۷۸۸.

۷. تاریخ سیستان، ص ۱۶۰.

۸. تاریخ سیستان، ص ۱۶۰.

حاضر به مصالحه نشد»^۱.

حمزه نیز که امان نامه هارون را نپذیرفته بود، خود را برای نبرد آماده ساخت و سپاهیان او «کابین زنان بدادند و وصیتها بکردند و کفنها اندر پوشیدند و سلاحها از برآن و سی هزار سوار همه زهاد و قرآن خوان برفتند.» اما «چون نزدیک نسا بور رسیدند، خبر مرگ هارون شنیدند و دفن کردن او به طوس و بازگشتن سپاه به بغداد. حمزه گفت و کفی الله المؤمنین القتال»^۲.

پس از آن و در زمانی که امین و مامون بر سر خلافت به نبرد برخاستند، و در دوران هرج و مرج جنگهای این دو، حمزه پنج هزار نفر از سپاهیاناش را به خراسان و سیستان و پارس و کرمان فرستاد و آنها را گفت: «مگذارید که این ظالمان بر ضعفا جور کنند»^۳.

منابع ما - به جز تاریخ سیستان - از آن پس راجع به حمزه و اعمال و افعال او به روشنی سخنی نمی گویند. اما آنچه - و به قول اشپولر «روایت عجیبی» - که در تاریخ سیستان آمده، حکایت از آن، دارد که حمزه به سفر - و به قولی به حرب با کافران - به اطراف و اکناف عالم می پردازد و به «هندوچین و ماچین و ترکستان» می رود و سپس به سیستان باز می گردد. در این زمان مامون (۱۹۸ تا ۲۱۸ هجری) - که در جنگ با برادرش بر سر خلافت پیروز شده است - حکومت سیستان را به لیث بن فضل داده است که در جنگ با کسی به نام حرب بن عبیده است که بر علیه وی قیام کرده است و او را چندین بار شکست داده. لیث از حمزه کمک می خواهد و حمزه به جنگ حرب بن عبیده می آید و او را شکست می دهد. و بعد از آن است که خوارج آزادانه به زندگی در سیستان می پردازند و لیث با آنها از در مصالحه بر می آید^۴، نویسنده الفرق بین الفرق راجع به فرجام کار حمزه می گوید که وی در عهد مأمون «دل برگرفتن خراسان بست» و مأمون سپاهی را به فرماندهی عبدالرحمن نیشابوری به جنگ او فرستاد که حمزه را شکست داد و «هزاران تن از یاران او کشته شدند و خود وی زخم خورده بگریخت و در آن حال بمرد»^۵.

۱. ذبیح الله صفا. تاریخ ادبیات ایران، جلد اول، از انتشارات کتابخانه ابن سینا، ۱۳۳۸، ص ۳۵.

۲. تاریخ سیستان، ص ۹-۱۶۸ و معنی جمله عربی چنین است: خداوند جنگ کردن مؤمنین را کفایت کرد.

۳. تاریخ سیستان، ص ۱۶۹.

۴. همان، صفحات ۱۷۶/۱۷۵/۱۷۶.

۵. ابومنصور عبدالقاهر بغدادی. الفرق بین الفرق، به اهتمام دکتر محمدجواد مشکور، امیر-کبیر، ۱۳۴۴، ص ۶۱.

اما در کتاب‌های تاریخی دیگر راجع به مرگ وی اختلافاتی وجود دارد. ملك- الشعراء بهار مصحح تاریخ سیستان پس از آن که اشتباهات و اختلافات چند کتاب از جمله «کامل» را ذکر می‌کند، تصریح می‌کند که «حمزۀ بن آذرك الشاری... به اجل خود در سنه ۲۱۳ وفات یافته است»^۱. اما، پس از آن نیز، خوارج «همچنان به ستیزه‌جویی خویش مشغول بودند»^۲. و قیام‌های آنان که ریشه در ظلم و فساد و به تعبیر دیگر بهره‌کشی فئودالی که خود نتیجه درگیری نیروهای عامل در تولید فئودالی با روابط انسان‌ها در تولید است، داشت؛ خاموش نگشت و کماکان، این‌جا و آن‌جا، کانون‌های مخالفت با حاکمان زمان را برپا می‌داشت.

۱. ملك الشعراء بهار در پانویس صفحه ۱۸۰ تاریخ سیستان.

۲. زرین کوب. همان، ص ۵۰۶.

يك نامه

در رابطه با مقاله «واژه‌های فارسی در زبان عربی هامیانه زبان محاوره مردم مصر» که به وسیله دانشمند محترم آقای دکتر شهرام هدایت به فارسی برگردانده شده در شماره ۱۰ چپستا سال اول به چاپ رسیده است یادداشت زیر را تقدیم می‌کنم تا اگر مصلحت باشد دستور فرمائید در مجله منتشر شود.

آقای دکتر هدایت در صفحه ۱۱۹۴ در مقابل واژه «شوبش» نوشته‌اند «در واژه فارسی شادباش گرفته شده و اصل واژه در فارسی شادباش است» و در یادداشت‌های صفحه ۱۱۹۸ زیر شماره ۱۵ نوشته‌اند «در پارسی چنین واژه‌ای نیست شاید دگرگونه گویشی و محلی شاباش باشد». علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

در گویش بیرجندی و به خصوص در دهات دور افتاده که هنوز آثاری در گویش محلی و فرهنگ اصیل ایرانی به جا مانده، واژه شیبوش (Shabowsh) به معنای شادباش کاملاً متداول است و معمولاً در ختنه‌سوری‌ها و عروسی‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرد و آن بدین ترتیب است که در گرما گرم ختنه‌سوری هنگامی که دلاک به کار خود و حاضران برای سرگرم کردن طفل به زدن و کوبیدن مشغولند. يك نفر به صدای بلند می‌گوید «های شیبوش شیبوش شیبوش» و متعاقب آن تمام حاضران با صدای بلند این جمله را به همین صورت تکرار می‌کنند - در جشن‌های عروسی هم معمولاً هنگامی که عروس را وارد خانه داماد می‌کنند و نیز هنگامی که عروس و داماد روبرو تخت می‌نشانند مانند مورد ختنه‌سوری شیبوش می‌گویند، ولی در مورد عروسی بعد از شیبوش که به وسیله مردان گفته می‌شود زن‌ها بلافاصله می‌گویند کل لی لی (Kolé Lili) و به همین علت در مورد عروسی عمل شادباش گفتن را «شیبوش کل لی لی» می‌نامند لازم به تذکر است که در گویش بیرجند کل به معنی سوراخ و لی لی مصغر کوچک است.